

پارادایم "حکمت" و نقش آن در تعامل علوم

دکتر محمد خاقانی*

چکیده:

اعتقاد به تعامل و تفاعل همه علوم، اعم از علوم بشری و معارف منتج از سرچشمه وحی و شرایع، یکی از مبادی نسبی‌گرایی است. برای بررسی صحت و سقم این داد و ستد، در این مقاله به بحث در مورد "پارادایم حکمت" از دیدگاه اسلامی پرداخته شده است. دو تجربه ناموفق اندیشمندان برای برقراری ارتباط بین کلی‌گرایی حکمت و جزئی‌نگری دانشهای تجربی، یعنی: رویکرد به قیاس و کلی‌نگری، و استقراء و جزئی‌نگری مطرح شده، و ناکامی مکاتب مختلف در تلفیق این دو نگرش مورد بحث قرار گرفته است. سپس، با توجه به تعامل و تفاعل بین علوم بشری، بر ایده‌های بازگشت به کلی‌گرایی در قالب‌هایی نظیر: فلسفه علم، نظریه عمومی سیستم‌ها، سیمپوتیک (نشانه‌شناسی) و هرمنوتیک مروری کرده‌ایم، و در نهایت: تعامل "وحدت حکمت" و "کثرت علوم" را در فرهنگ اسلامی در بسترهایی چون: پارادوکس قرآن و فرقان، صراط و سبل، دین و شرایع، ناس و زمر، و مقوله عدم تجزی در اجتهاد شیعی به عنوان نظریه راهبردی فرهنگ اسلامی برای رتق و فتق این چالش فکری معرفی نموده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: پارادایم، حکمت، قیاس، استقراء، تعامل علوم، وحدت، کثرت

از آنجا که یکی از مبادی نسبی‌گرایی اعتقاد به تعامل و تفاعل همه علوم، اعم از علوم بشری و معارف منتج از سرچشمه وحی و شرایع است، برای بررسی صحت و سقم این داد و ستد، به بحث در مورد "پارادایم حکمت" از دیدگاه اسلامی خویش می‌پردازیم: مقصود از "پارادایم"، اصول ابرمنطقی سازمان‌دهی اندیشه است؛ یعنی اصولی که بر بینش ما نسبت به چیزها و جهان حاکم اند.^۱ "حکمت" نیز واژه‌ای است اسلامی، که در قرآن به معرفتی محکم و خلل‌ناپذیر اطلاق می‌شود، و دارنده آن صاحب "خیر کثیر" معرفی شده است.^۲ بینش توحیدی حاکم بر فضای فکری "حکیمان"، از دوران قبل از نضج فلسفه یونان تا پایان عصر ارتقای تمدن اسلامی ایجاب می‌کرد که در طبقه‌بندی دانشهای بشری، در کنار پذیرش تفاوت بین شیوه‌های اختصاصی علوم مختلف، به داد و ستد و ربط عمیقی که آنان را از بدو تا ختم به یکدیگر پیوند می‌دهد توجه شود، و نگرشی زیربنایی بر همه دانشها، و پیدا کردن خصایص عام و شامل بر همه رشته‌های دانش بشری در تمدن اسلامی عنوان "حکمت" به خود گیرد؛ چه آن دسته از علوم که عهده‌دار درکی حکیمانه از عالم هستی است (حکمت نظری)، و چه آنها که اعمال و رفتار آدمی را در این هستی بی‌کران برای نیل به سعادت از طریق همگام شدن با جریان پرشتاب هستی به سوی کمال، نظم و نسق می‌بخشد (حکمت عملی). در کیفیت برقراری ارتباط بین کلی‌گرایی حکمت و جزئی‌نگری دانشهای تجربی، جامعه بشری تاکنون دو تجربه ناموفق را آزموده است:

۱. رویکرد به قیاس و کلی‌نگری

اختلاط و عدم تفکیک بین راهکارهای جزئی رشته‌های مختلف، و ماهیت عام و فراگیر "حکمت" در فلسفه یونانی و اسلامی، خطای بزرگ اعمال روش قیاس منطقی در تمام رشته‌های علمی را به دنبال داشت، که قرن‌ها عدم پویایی دانش بشری را سبب شد. قوانین ثابت و قاطع منطق صوری که بر پایه نظام دو ارزشی برخاسته از استحاله اجتماع و ارتفاع

نقیضین تنظیم شده بود، در حدود ۲۰۰۰ سال بر اذهان دانشمندان حاکمیتی بلامنازع داشت، و استدلال عقلانی در کشف همه حقایق علمی و حتی تجربی حرف اول و آخر را می‌زد. در تاریخ معرفت، مشرب کلی‌نگری به نامهایی چون: “تفکر ارگانیکی” و “کل‌گرایی” یا “مکتب توحیدی” نامیده شده است.^۳

۲. رویکرد به استقراء و جزئی‌نگری

نتیجه طبیعی ناکامیهای علمی قیاس منطقی در تفسیر رخدادهای طبیعی و در حوزه علوم تجربی، رویکرد به استقرای تجربی از قرن ۱۶ میلادی در اروپا بود، که به خلق رنسانس انجامید، و تجزیه رشته‌های علمی و حاکمیت استقراء، جزئی‌نگری را جایگزین اصالت کلی‌نگری در دانش بشری ساخت. این رخداد، همچنین، پیش از دوره رنسانس و به عنوان مقدمه ای بر آن، به تشکیل دانشگاه در برابر کلیسا منجر شد. به روایت “یوسف کرم” پژوهشگر عرب “اولین دانشگاهی که در پاریس پایه گذاری شد، در سال ۱۲۰۰ میلادی بود، که از اتحاد چند مدرسه آکادمیک حاصل شد. این اتحادیه که پادشاه “فیلیپ آگوست” موجودیت آن را به رسمیت پذیرفت، مدلول واژه “Universitas” می‌باشد. در ایتالیا، اولین دانشگاه سازمان یافته، دانشگاه “پولونی” بود، که آن نیز تا آن زمان مدرسه عالی دروس دینی بود. اندکی بعد دانشگاه “کسفورد” در انگلیس و دانشگاه “پاریس” شکل گرفت، و سپس دانشگاههای مختلف در سراسر اروپا تأسیس شد.^۴ این تجزیه‌گرایی، اگر چه انفجاری بزرگ در بسیاری از رشته‌های دانش پدید آورد، و ارمغانی به نام عصر انفجار معلومات را در پی داشت، به نوبه خود، خطر نفی انسجام و هویت واحد روح انسانی را که در معرض تشتت متدهای انبوه و مکاتب بی‌حد و حصر و تفسیرهای ناهمگون از عالم و آدم است، به همراه آورد. این مشرب در تاریخ با نامهایی چون “تمیسم”، “عنصرگرایی” و “تجزیه‌گرایی” معرفی شده است. “اصل مسلم رویکرد تجزیه‌گرایانه به جهان این بوده است که یک موجودیت را هر قدر که پیچیده باشد، می‌توان به اجزایی تقسیم نمود، و از راه تدقیق در

وجود و رفتار آن اجزاء، به شناخت موجودیّت اصلی نایل شد^۵. رواج تخصص در علوم، خصوصیت بارز دنیای معاصر است. «علم امروزی را تخصص روزافزون آن مشخص می‌کند، که مستلزم مقدار عظیم داده‌ها، پیچیدگی تکنیک‌ها و ساختارهای نظری در هر زمینه است. بدین سان، علم به رشته‌های بی‌شماری تقسیم می‌شود، و در هر رشته نیز پیوسته رشته‌های فرعی نوینی پدید می‌آید. در نتیجه؛ فیزیکدان، زیست‌شناس، روانشناس و جامعه‌شناس به قول معروف در جهان خصوصیشان محصور شده‌اند، و فهمیدن زبان یکدیگر برایشان دشوار است»^۶. واکنش به این دشواری را در رخداد زیر بررسی می‌کنیم:

۳. رویکرد به تلفیق کلی‌گرایی و جزئی‌نگری

در این رویکرد، روش تجزیه‌گرایانه (تحلیلی) با روش کل‌گرایانه (سیستمی) نه تنها با یکدیگر متناقض نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. منتها نمی‌توان یکی را به جای دیگری به کار برد، و این دو روش را با یکدیگر ادغام کرد^۷. اگر بنگریم که هر یک از رشته‌های علمی حوزوی و دانشگاهی عرصه پاسخگویی به یکی از نیازهای فطری و روحی بشر است، و اگر بپذیریم که روان آدمی را صرف نظر از انواع تنوعها و خواستها و سلايق گوناگون، کیان واحد و شخصیتی یگانه است، باید اعتراف کرد که پاسداری از وحدت و انسجام این شخصیت واحد مستلزم بازگرداندن انسجام و برقراری داد و ستد متقابل بین رشته‌های مختلف دانش بشری است. پاسکال گفته است: «از آنجا که ما نمی‌توانیم شناختی کلی از همه چیزهای جهان به دست آوریم، و همه چیز را درباره همه چیز بدانیم، باید اندکی از همه چیز بدانیم. آخر، بارها بهتر است که چیزی از همه چیز بدانیم، تا همه چیز را درباره یک چیز. چنین کلیتی بهترین است. خیلی بهتر می‌بود که هر دو را با هم می‌داشتیم. اما اگر قرار باشد یکی را برگزینیم، اوّلی بهتر است»^۸. (البته این نظر یک نظر موضعی در جمع بین قیاس و استقراء است، و اصل کلی در جمع بین آن دو این است که اصولاً قیاس بدون استقراء قابل تصور نیست، و قول منطقیون که می‌گویند «من فقد حساً فقد علماً» ناظر به ضرورت تجربه

و استنتاج است. کلی بدون جزئی قابل دسترسی نیست؛ به عبارت دیگر، لمّیت بدون انّیت عملی نیست.

تعامل و تفاعل بین علوم بشری

بی‌شک، دانشهای بشری همواره در داد و ستدند. این تعامل، به ویژه در آفاق نوینی که رشته‌های مختلف علوم بشری در برابر چشمان پژوهندگان گسترده است، جریان این دانشها را چونان نهرهای کوچک و بزرگی می‌نمایاند، که پس از طی فراز و نشیبهای گوناگون سرانجام دست به دست یکدیگر می‌دهد، به هم برمی‌آمیزد و اقیانوس بی‌کران حکمت انسانی را رقم می‌زند. سلبی بودن رابطه برخی علوم با یکدیگر - نظیر رابطه خصمانه بعضی نگرشهای فلسفی با عرفان - فقط یک سبب صوری (و به قول امام راحل (ره) یادآور نزاع بر سر عنب و اوزوم و انگور) است. از باب نمونه، به برخی از موارد این داد و ستد اشاره می‌کنیم:

ارتباط فیزیک و روانشناسی:

به گفته برتراند راسل: "در عین حال که فیزیک از مادیت ماده کاسته، روانشناسی هم ذهنیت ذهن را کمتر ساخته است... فیزیک و روانشناسی از هر دو نهایت به یکدیگر نزدیک شده‌اند، و نظریه توحید خنثی را که با انتقاد ویلیام جیمز از آگاهی پیش کشیده شد، ممکن تر ساخته‌اند. تمایز بین روح و ماده از دین وارد فلسفه شد؛ گو اینکه مدتها چنین به نظر می‌رسید که این تمایز دارای مبانی معتبری است. به نظر من روح و ماده فقط عبارتند از طرق مساعدی برای دسته‌بندی رویدادها... (به این ترتیب) فیزیک و روانشناسی جدید پرتو تازه‌ای بر مسئله دیرین ادراک می‌اندازند"^۹.

ارتباط رشته‌های علوم انسانی با یکدیگر

"قبل از تلاشهای ویلهلم دلتای *W. Dilthey* (۱۸۳۳-۱۹۱۱)، این باور وجود داشت که انسان با سایر موجودات تفاوت دارد؛ زیرا جهانی متغیر و متبدل است، که با هیچ روش

مشخص و ثابتی قابل مطالعه و ارزیابی نیست. ولی دلتای برخلاف آنها به پژوهش در علوم انسانی و ارائه روش مناسب اعتقاد داشت. به اعتقاد وی، هر کدام از رشته‌های مختلف علوم انسانی از جنبه‌های خاصی از زندگی بحث می‌کنند. این رشته‌ها برای بیان واقعیت انسان باید در یک مکان تلاقی کنند^{۱۰}.

ارتباط فیزیک و کیهان‌شناسی، و رابطه آنها با مقولات دینی

«اصل آنتروپیک برای اشاره به درجه قابل توجهی از «هماهنگی ظریف» مشاهده شده در نظم طبیعت به کار می‌رود. پال دیویس، فیزیکدان استرالیایی، استدلال می‌کند که همگرایی چشمگیری که در ثابتهای بنیادی خاص وجود دارد، انباشته از مفاهیم دینی است. هماهنگی معجزه‌نمای «مقادیر عددی» که طبیعت به ثابتهای بنیادی خود اختصاص داده است، باید محکم‌ترین گواه بر وجود عنصری از طرح و تدبیر کیهانی باقی بماند... تردیدی نیست که این هماهنگی‌ها بی‌اندازه جالب و تأمل برانگیزند؛ زیرا لااقل دانشمندان علوم طبیعی را به سمت پذیرش امکان «توضیح دینی» برای این مشاهده‌ها سوق می‌دهند... اصل آنتروپیک، اعم از آن که به شکل ضعیف یا قوی بیان شود، با «دیدگاه خداپاورانه»^{۱۱} هماهنگ است»^{۱۲}.

ایده‌های بازگشت به کلی‌گرایی در مقایسه با نظریه «حکمت»

برخی از رشته‌های دوسویه در پی ربط پاره‌ای رشته‌ها تا کنون شکل گرفته است؛ مانند بیوشیمی، شیمی فیزیک، یا فیزیک پزشکی و... برخی مقوله‌های فراگیر در زندگی بشر از جمله «دین» زمینه بروز مسایل چند بعدی و چند تباری^{۱۳} شده است، که تحقیق آن محتاج مطالعه میان‌رشته‌ای است. اما آنچه از نظر ما مطلوب است، تأسیس علمی است با عنوان: «حکمت»، که همه رشته‌های اساسی علوم را به یکدیگر پیوند زند. در زیر، برخی از تلاشهای انجام گرفته برای برقراری پیوند بین علوم با نظریه حکمت مقایسه می‌گردد:

۱. "نظریه حکمت" و "فلسفه علم"

عنوان "فلسفه علم" (*The Philosophy of Science*) به دلیل کوشش در ایجاد ارتباط و دادوستد بین علوم تجربی سهم مؤثری در تحقق فرایند "حکمت" دارد. اما این مقوله، به علت انحصارش در علوم تجربی، نمی‌تواند در فضای دانشهای غیر تجربی و از جمله در ابعاد حکمت عملی گام زند. اگرچه در فلسفه علم متخصصان تلاش می‌کنند در کنار علوم تجربی یا علوم دقیق به علوم انسانی از قبیل: فلسفه فلسفه، فلسفه دین، فلسفه هنر و فلسفه عرفان نیز پردازند و در طبقه‌بندی علوم پیوستگی و تشابه آنها را مد نظر قرار دهند، اما به هر حال در "فلسفه علم" با عرفان و هنر و شاخه‌های غیر تجربی با ملاکهای متعارف علمی برخورد می‌گردد. برای جبران این نقیصه رویکردهای دیگری نیز پا به عرصه وجود گذاشته، که یکی از آنها به نام "نظریه عمومی سیستم‌ها" شهرت یافته است.

۲. "نظریه حکمت" و "نظریه عمومی سیستم‌ها"

پیش‌تاز تدوین نظریه عمومی سیستم‌ها، دانشمند برجسته قرن بیستم: "لودویگ فون برتالانفی" است، که در سال ۱۹۰۱ در وین پایتخت/تاریش به دنیا آمد. وی کارهای علمی بسیار گوناگونی را دنبال کرد. او با صورت‌دادن به "مفهوم ارگانیسمی"، نقش بزرگی را در گسترش زیست‌شناسی نظری ایفا کرد^{۱۴}. به اعتقاد برتالانفی، نتیجه وجود خواص سیستم عمومی، پیدایش همانندیه‌های ساختاری یا یکساندپسی‌ها (هم‌ریختی‌ها) در زمینه‌های متفاوت است. در اصول حاکم بر رفتار وجودهایی که ذاتاً بسیار متفاوت اند، روابطی وجود دارد. مثال ساده آن، این است که یک قانون نهایی رشد، در آن واحد در مورد برخی سلولهای باکتری، جمعیت باکتریها، حیوانات یا انسانها، و در مورد پیشرفت پژوهشهای علمی به کار می‌رود. در اینجا، وجودهای مورد بحث مانند باکتریها، حیوانات، انسانها، کتابها، و غیره و مکانیسم‌های علی مربوط به آنها نیز کاملاً متفاوت اند؛ اما قانون ریاضی برای تمام آنها یکی است. همچنین دستگاههایی از معادلات وجود دارند، که رقابت گونه‌های حیوانی و گیاهی را در طبیعت تشریح می‌کنند؛ اما چنین می‌نماید که همین دستگاههای معادلات در رشته‌هایی از شیمی، فیزیک، و اقتصاد نیز به کار می‌روند. این تناظر، از این واقعیت ناشی می‌شود که وجودهای مورد نظر را از بعضی جهات می‌توان به عنوان "سیستم‌ها"، یعنی

مجموعه‌هایی از عناصر با اندرکنش تلقی کرد. این واقعیت که رشته‌های ذکر شده و رشته‌های دیگر نیز به "سیستم‌ها" مربوط اند، در صورتی که شرایط مربوط به پدیده‌های مورد بررسی برابر باشند، منجر به ارتباطی در میان اصول عام و حتی قوانین خاص نیز می‌شود.^{۱۵} هدفهای اصلی نظریه عمومی سیستم‌ها عبارت اند از:

۱. گرایشی عمومی به سوی یگانگی در علوم گوناگون طبیعی و اجتماعی وجود دارد؛
۲. به نظر می‌رسد که این یگانگی بر محور یک نظریه عمومی سیستم‌ها متمرکز است؛
۳. چنین نظریه‌ای ممکن است وسیله‌ای مهم برای رسیدن به نظریه دقیق در زمینه‌های غیر فیزیکی علم باشد؛
۴. ایجاد اصول وحدت‌بخش، که به "طور عمودی" از میان جهان می‌گذرد (این نظریه ما را به هدف وحدت علم نزدیک‌تر می‌کند).
۵. این نظریه می‌تواند به یگانگی در امر آموزش علمی، که شدیداً مورد نیاز است، منجر شود.^{۱۶}

اصولاً پذیرش تبادل و تعامل بین علوم از دیدگاه علمی، امری بدیهی شمرده می‌شود. در عالم هستی هیچ چیز منفکی وجود ندارد. اشاره بعضی از فلاسفه از قبیل هیدگر (M. Heidegger) به "موقعیت انسانی" و اشاره سارتر (J. P. Sartre) به "مقام انسانی" و "درجهان بودن" همگی متوجه شبکه روابط موجود بین انسان و جهان است، که همواره در حالت تأثیر و تأثر به سر می‌برند. بر اساس توضیحات فوق، بین نظریه "عمومی سیستم‌ها" و نظریه "حکمت" قرابت فراوانی احساس می‌شود. اما آنچه به نظر ما موجب بازگشت به نظریه حکمت است، شمول این ایده بر مواردی است که از چارچوب فهم صاحبان نظریه عمومی سیستم‌ها خارج است، از قبیل زیبایی‌شناسی و اخلاق.^{۱۷}

۳. "نظریه حکمت" و دانش "سیمیوتیک" (نشانه‌شناسی، Semiotics)

یکی از رشته‌های نوینی که در بین دستاوردهای تازه فلسفه غرب با مبانی مورد نظر ما

در نظریه حکمت و پیوند دادن تمام رشته‌های علوم بشری همخوانی بیشتری دارد، دانش "سیمیوتیک" (نشانه‌شناسی) است. یکی از مظاهر کشف پیوندهای همه‌جانبه بین رشته‌های مختلف علمی را می‌توان در این علم مشاهده کرد. از دهه ۱۹۶۰ تاکنون، علم سیمیوتیک در تمام زمینه‌ها شاهد فعالیت گسترده‌ای بوده است. بی‌شک، یکی از اسباب جلب توجه دانشمندان به سیمیوتیک، تنوع موضوعاتی است که مشمول این رشته علمی می‌گردد، و به استثنای تعداد محدودی از پژوهشگران از قبیل کلاوس (G.Klaus)، که این دانش را به بحث در الفاظ محدود کرده‌اند، بقیه در مورد شمول این علم نسبت به سایر نشانه‌های غیرلفظی نیز تقریباً اجماع نظر دارند. حتی عده‌ای از نشانه‌شناسان از قبیل موریس (Ch.Moris) و سیبوک (Sebeok) نشانه‌های مورد استفاده حیوانات را نیز در محدوده این رشته می‌دانند. پاره‌ای نیز از این درجه فراتر رفته، و دانش سیمیوتیک را دربرگیرنده روابط بین سلولهای زنده (Bionique) و حتی روابط بین ابزارها (Cybemetique) می‌دانند. به عنوان مثال:

ایکو (U.Eco) ابواب این رشته را به شرح زیر برشمرده است: علایم حیوانات، علامات بویایی، ارتباط از طریق لامسه، ذائقه، ارتباطات بینایی، انواع صداها و آهنگها (Intonation)، تشخیص طبی، حرکات و اوضاع جسم، موسیقی، زبانهای نوشتاری، نظامهای مجهول الفبایی، ایدئولوژیها، زیبایی‌شناسی، و بلاغت. در واقع علم سیمیوتیک در حال حاضر می‌تواند ابزاری در جهت شناسایی شیوه‌های متنوعی از ارتباط و پیام‌رسانی باشد؛ چون مفاهیم مجردی را به خود اختصاص داده، که می‌توانند بر جنبه‌های مشترک بسیاری از این عملیات اطلاق شوند^{۱۸}. "آنه ماری دینه سن" نقش نشانه‌شناسی را، به عنوان زبان واحد علوم انسانی، با نقش ریاضیات در علوم طبیعی قابل مقایسه می‌داند. به نظر او، یکی از خصایص منحصر به فرد "نشانه‌شناسان" این است که آنها معمولاً تحقیقات خود را در دو راستا، یعنی در زمینه نشانه‌شناسی و در عین حال یک علم دیگر متمرکز می‌کنند. به عقیده وی، سیمیوتیک یا نشانه‌شناسی یک زمینه علمی فرارشته‌ای است، که از گرایشها و رویکردهای گوناگون و تعاریف فلسفی مختلف تأثیر پذیرفته است. موضوع یک تحقیق نشانه‌شناختی لازم نیست چیز خاصی باشد. این موضوع می‌تواند هر چیزی باشد: یک بنا،

یک متن ادبی، یک اسطوره، یک نقاشی، و یا یک فیلم. "در عصر ما نشانه‌شناسی از یک سو بدل به یکی از شاخه‌های فراگیر علوم انسانی شده و از سوی دیگر به صورت یکی از ابعاد مهم فلسفه باقی مانده است که نقش آن را به عنوان زبان واحد علوم انسانی، می‌توان با نقش ریاضیات در علوم طبیعی مقایسه کرد. پژوهش‌های منحصر به فرد نظری و عملی محققانی چون پتیتو فیلسوف فرانسوی، اکو همکار ایتالیایی او، و توم ریاضیدان فرانسوی تأثیر بسزایی در پیشرفت نشانه‌شناسی در نیمه دوم قرن حاضر گذاشته، و باعث تثبیت بیش از پیش نقش نشانه‌شناسی در بین علوم دیگر شده است." زبان‌شناسان متبحر در نشانه‌شناسی، برای پیوند دادن ساختار زبان (که یک امر اعتباری و قراردادی است)، به پدیده‌های عینی، به جای "علم صرف" اصطلاح "روابط جانشینی"، و به جای "علم نحو"، اصطلاح "روابط همنشینی" را به کار می‌برند، تا نقش صرف و نحو در ساختار زبان را با مجموعه‌های فیزیکی و سیستم‌های مکانیکی مقایسه کنند.^{۱۹}

۴. نظریه "حکمت" و "هرمنوتیک"

اصطلاح "هرمنوتیک" از واژه ای یونانی، به معنای تفسیر کردن، مشتق شده است و از نظر ریشه‌شناختی با کلمه "هرمس" خدای یونانی و پیام‌آور خدایان پیوند دارد. این پیوند، انعکاسی از ساختار سه مرحله‌ای عمل تفسیر است، که عبارتند از: پیام (متن) و تفسیر مفسر (هرمس) و مخاطبان. امروز این اصطلاح به رشته‌ای عقلی اطلاق می‌شود که به ماهیت و پیش‌فرضهای تفسیر ارتباط دارد.^{۲۰} برخی دانشمندان هرمنوتیک نوین از جمله ویلهلم دلتای (۱۹۱۲-۱۸۳۳) فیلسوف آلمانی نیز تلاش خود را به ایجاد وحدت رویه در رشته‌های مختلف علوم انسانی اختصاص داده‌اند. از اواسط قرن نوزده که شلایر ماکر در حوزه هرمنوتیک دست به تدوین دعاوی خود زد، و به ویژه از سالهایی که ویلهلم دلتای به عینی‌سازی علوم فرهنگی و نزدیک کردن علوم انسانی به ضابطه‌هایی شبیه آنچه بر علوم طبیعی حاکم است، تصمیم گرفت، مباحث هرمنوتیک در غرب وارد مرحله امروزین خود شد.^{۲۱} دلتای می‌خواست یک اساس علمی برای علوم فرهنگی در سر بپروراند، تا بر اساس آن، نتایج علوم انسانی به اندازه علوم طبیعی از اعتبار برخوردار گردد.^{۲۲} تلاشهای

نظریه پردازان هرمنوتیک، اگرچه از جهت تدقیق در مشترکات علوم انسانی و استخراج قواعد مشترک به نظریه "حکمت" نزدیک است، اما "تأویل" در ذهنیت آنان در مقیاس متون ادبی محصور می‌گردد. و در گسترده‌ترین شکل، همه فعالیت‌های هنری را دربرمی‌گیرد و لذا از تلفیق هنر و مقوله‌های زیبایی‌شناختی با حقایق علمی و طبیعی عاجز است.

کاربرد نظریه "حکمت" و انتقادات محتمل

ممکن است طرح تدوین نظریه "حکمت" نوعی خیال‌بافی تلقی شود و به تبادل دو سؤال زیر منجر گردد:

۱. در بدو امر، چنین تصور می‌شود که تکیه بر مشترکات تمام علوم، فراورده‌های مشترک را به مفاهیمی عام، بدیهی و بی‌اهمیت تقلیل می‌دهد. ۲. تطبیق قواعد عام بر حوزه‌های مختلف ممکن است به استنتاج‌های غلط و گمراه‌کننده بینجامد. مثلاً، قیاس تشبیه جامعه به یک ارگانیزم، تفاوت‌های واقعی بین آن دو را پوشانده، و به نتیجه‌گیری‌های غلط و حتی قابل اعتراض از لحاظ اخلاقی منجر می‌گردد. در اینجا نقش یک فرد در جامعه بشری به نقش یک سلول در یک ارگانیزم زنده، و حتی نقش یک اتم در یک ساختمان ملکولی تنزل می‌یابد.

در پاسخ به شبهه اول باید گفت که مفاهیم عام فلسفی به دلیل شمول تمام عیار خود بر همه مراتب هستی فاقد کارایی محسوب نمی‌شوند، و گرنه در مراحل اول شکل‌گیری از گردونه تحقیقات و اهتمام دانشمندان و خردورزان خارج می‌شدند. و آنچه در رفع اشکال دوم مؤثر است، دقت در تفکیک کامل بین موارد اختلاف و اشتراک پدیده‌هاست.

تعامل "وحدت حکمت" و "کثرت علوم" در فرهنگ اسلامی

باید اعتراف کرد که ذهنیت حاکم بر اکثر متخصصان و عالمان این روزگار بینشی "تقلیل‌گرا" و تجزیه‌گراست؛ و به همین روی، باید بر این مهم تأکید نمود که بینش

توحیدگرا، و سعی در جهت فهم نظام عام حاکم بر همه جلوه‌های هستی در دانشی به نام “حکمت”، با پذیرش تنوع بین رشته‌های اختصاصی علمی و متدهای ویژه هر یک از آنها منافات ندارد. جمع بین آن عموم و این خصوص در فرهنگ اسلامی در بسترهای زیر قابل تأمل است:

۱- قرآن و فرقان

اگرچه کلام الله مجید را نام‌ها و القاب فراوانی است، اما نام “قرآن” بارزترین آنهاست. در نام “قرآن” که علاوه بر این کتاب آسمانی به تورات حضرت موسی نیز اطلاق گردیده، انفکاک و تفریق حق از باطل لحاظ گردیده است؛ اما واژه قرآن، که تنها برای کتاب آسمانی پیامبر اکرم (ص) به کار رفته است، مفهومی مقابل واژه فرقان دارد، و در زبان عربی جاهلی به معنی جمع کردن و انباشتن به کار می‌رفته است. (قرأت الماء فی الحوض: آی جمعته). بدین لحاظ، واژه “قرآن”، پیام‌آور جمع‌گرایی، کلی‌نگری و بینش توحیدی و سیستمیک است، و یادآور حقیقت واحد و روح جمعی قرآن است که در شب قدر یکبار بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. این کتاب، همچنین به صفت “حکیم” متصف گردیده، و از امکان تجزیه و تفرقه میرا دانسته شده است؛ آیه “الذین جعلوا القرآن عضین” آنها را که در تجزیه قرآن کوشیده‌اند، مورد نکوهش قرار داده است.

۲- صراط و سبیل

کاربرد واژه “سبیل” در قرآن به صیغه جمع (مثل آیه “والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا”) برای اشاره به راهکارهای ویژه و شیوه‌های مختلف رشته‌های علمی، که تنوع آنها (به مصداق “الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق”) افزون بر شماره است، قابل استفاده است. و در برابر، کاربرد لفظ “صراط” به صیغه مفرد، مشعر بر منتهی شدن همه رهیافتها به بزرگرایی است که عالم و آدم را به وحدت حق پیوند می‌دهد. برخلاف نظر مؤلف کتاب “صراطهای مستقیم”، واژه صراط که ۳۷ بار در قرآن به کار رفته است، لااقل در مواردی که منظور راه خدا و مسیر هدایت است و به صفت “مستقیم” متصف شده است، مفرد و غیرقابل

تکثر معرفی شده است. حتی تلقی ریاضی و هندسی از راه مستقیم نیز، که به معنی کوتاهترین فاصله بین دو نقطه است، مانع از پذیرش تکثر است.

۳- دین و شرایع

استعمال واژه "شرایع" در قرآن به صیغه جمع، و درج همه آنها در واژه "دین" با ساختار مفرد^{۲۳} نیز بیانگر یکسو شدن کثرتها در مسیر وحدت است.

۴- ناس و زمر

خطابه‌های اختصاصی خدا به "مؤمنان"، "کافران" و "منافقان" منافی خطاب عام "یا ایها الناس" نیست، و تنوع بی حد و حصر انسانها در ارتقا به مرتبه فنا در حضرت حق، یا فرو افتادنشان به ژرفای أسفل السافلیین طبیعت، آنان را از شمول عنوان عام "انسان" باز نداشته است.

۵- عدم تجزّی در اجتهاد شیعی

اکثر فقهای شیعه از پذیرش تجزّی در اجتهاد امتناع ورزیده، و آن را با روح کلی گرای و احاطه فقهی عام به همه موضوعات به عنوان شرطی لازم برای فهم امور جزئی در تعارض دیده‌اند.^{۲۴}

چکیده این بحث

در همان حال که استقلال هر یک از علوم از یک منظر پذیرفته می‌شود، ولذا معارف دینی در سازوکار خویش مستقل از معارف بشری راه (سبیل/منهاج) خویش را می‌پویند، اما از زاویه‌ای دیگر چون جویباری در شطّ فراگیر حکمت (صراط) با تمامی علوم و معارف درهم می‌آمیزند. این آمیزش همچنانکه "دگار مورن" یادآور می‌گردد، در چارچوب کنونی درک‌ناپذیر است، "چارچوبی که در آن شمار عظیمی از داده‌ها در حجره‌های بیش از پیش تنگ و بسته رشته‌های علم انباشته می‌شود... در ایده "علم نوین" نوعی دگرگونی چند بعدی مورد نظر است، و این دگرگونی باید با دگرگون کردن اجتناب‌ناپذیریِ قطعه‌قطعه کردن

رشته‌ای و نظری آغاز شود... و یگانه کردن آنها معنا نخواهد داشت اگر صرفاً فروکاهنده‌گرا باشد... چنین یگانه‌کردنی تنها در صورتی معنا دارد که قادر به درک یگانگی و گوناگونی، پیوستگی و گسست‌ها باشد... به واقع اگر آدمی نمی‌تواند مجموعه عظیم دانش رشته‌ای را درک کند، پس باید یا ذهن را تغییر داد یا دانش رشته‌ای را.^{۲۵} حکایت غریب این دو شقی (ثنائی) آمیزش/عدم آمیزش بین علوم را به زیباترین شکل در این دو آیه می‌توان یافت:

“مرج البحرین یلتقیان. بینهما برزخ لایبغیان.”

این دو دریا با یکدیگر ملاقات می‌کنند. با این حال، برزخی هست که مانع از تعدی هریک به دیگری می‌شود!



پی نوشت

- ۱- مورن، ادگار، درآمدی بر اندیشه پیچیده، ۱۶ .
- ۲- "ومن یؤتی !!!!!! فقد أوتی خیراً کثیراً" . بقره ، ۲۶۹.
- ۳- رک به: فرشاد، مهدی، نگرش سیستمی، ۱۱ .
- ۴- کرم، یوسف، تاریخ !!!!!!!! فی العصر الوسیط، ۱۲۰.
- ۵- فرشاد، مهدی، همان، ۱۵ .
- ۶- برتالانفی، لودویگ فون، تکامل و کاربردهای نظریه عمومی سیستم‌ها، ۵۳ .
- ۷- جون بیشون، ژوئل دوروسینو، روش تفکر سیستمی، ۳۹ .
- 8- B. Pascal. *Pensees*. Ed. L. Brunschvigg. Paris. 1897. Gamier. Flum Marion. 1976.
- ۹- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ۱۳۴.
- ۱۰- خسروپناه، عبد الحسین، نظریه تأویل و رویکردهای آن، کتاب نقد، شماره ۵ و ۶، زمستان ۷۶ و بهار ۷۷، ص ۴۹.
- 11- Theistic perspective.
- ۱۲- مک گرا، آلیستر، مقاله: "مسایل علم و دین"، ترجمه پیروز فطوریچی، مجله نامه علم و دین، شماره‌های ۶۵، پاییز و زمستان ۱۳۷۸ .
- 13- Multiple origins.
- ۱۴- برتالانفی، لودویگ، مبانی، تکامل و کاربردهای نظریه عمومی سیستم‌ها، مقدمه، مترجم: کیومرث پریانی.
- ۱۵- همان منبع، ص ۵۶ .
- ۱۶- همان منبع، ص ۶۰ .
- ۱۷- به ویژه اخلاق اسلامی، که در آن، نظام ارزشی در سیستمی به نام "اسماء حسناى الهی" قرار می‌گیرد. این مجموعه اسماء الله خود در نظام تراتب طولی و عرضی خاصی قرار می‌گیرند و به مفاهیم ارزشی تحت عنوان صفات جمال و جلال و صفات ثبوتیه و سلبیه، و نیز صفات ذاتی و صفات فعلی، نظم و نسق می‌بخشند.

- ١٨- فاخوري، عادل ، تيارات في السيمياء، دار!! !!، بيروت، ١٩٩٠، ص. ٧.
- ١٩- دينه سن، أنه ماري ، درآمدی بر نشانه شناسی، صص ١٢-١٤.
- ٢٠- همان منبع، صص ١٢-١٤.
- ٢١- رحيم پور ازغدي، حسن، “هرمنوتيك معاصر در غرب”، مجله نقد، شماره ٥ و ٦، ص ٤٧.
- ٢٢- بهشتي، احمد ، “هرمنوتيك، لوازم و آثار”، مجله نقد، شماره ٦٥ و ٦٥، ص ٥٥.
- ٢٣- “إن الدين عند الله الإسلام، فمن يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه ”
- ٢٤- “الاجتهاد في الاصطلاح هو استفراغ الفقيه وسعه في تحصيل الظن بحكم شرعي. وقد اختلف الناس في قبوله للتجزء!! بمعنى جريانه في بعض المسائل دون بعض... والتحقيق عندي في هذا المقام أن فرض الاقتدار على استنباط بعض المسائل دون بعض على وجه يساوي استنباط النجته المطلق لها غير ممتنع، ولكن التمسك في جواز الاعتماد على عذا الاستنباط بالمساوا! فيه للمجتهد المطلق قياس لانقول به”. شهيد ثاني، معالم الدين، ص ٢٥.
- ٢٥- مورن ، ادگار ، درآمدی بر اندیشه پيچيده، صص ٥٧ - ٥٩ .

فهرست منابع

۱. رحیم‌پور ازغدی، حسن، "هرمنوتیک معاصر در غرب"، مجله نقد، شماره ۶۵.
۲. برتالانفی، لودویگ فون، تکامل و کاربردهای نظریه عمومی سیستم‌ها، مترجم: کیومرث پریانی.
۳. بهشتی، احمد، "هرمنوتیک، لوازم و آثار"، مجله نقد، شماره ۵۵.
۴. خسروپناه، عبدالحسین، "نظریه تأویل و رویکردهای آن"، کتاب نقد، شماره ۵ و ۶، زمستان ۷۶ و بهار ۷۷.
۵. دینه سن، آنه ماری، درآمدی بر نشانه‌شناسی، ترجمه مظفر قهرمان، نشر پرسش، تهران، ۱۳۸۰.
۶. راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۳.
۷. شهید ثانی، معالم‌الدین، !!!!!! العلامه، قم، ۱۴۰۳.
۸. فاختوری، عادل، تيارات في السيمياء، دار !!!!!!، بیروت، ۱۹۹۰.
۹. فرشاد، مهدی، نگرش سیستمی.
۱۰. کرم، یوسف، تاریخ !!!!!! !!!!!! !!!!!! فی العصر الوسيط.
۱۱. مک گرا، آلیستر، مقاله "مسایل علم و دین"، ترجمه پیروز فطوریچی، مجله نامه علم و دین، شماره‌های ۶۵، پاییز و زمستان ۱۳۷۸.
۱۲. مورن، ادگار، درآمدی بر اندیشه پیچیده، ترجمه افشین جهان‌دیده، تهران، ۱۳۷۹.